

تامین اعتبار گذار اقتصادی چین راهکار خصوصی سازی

نویسنده: پنه لوپ بی پرایم

خلاصه:

اقتصاد دان آمریکائی متخصص در اقتصاد چین، روش های خصوصی سازی در اقتصاد چین را بررسی می کند. آیا خصوصی سازی تدریجی و بخش به بخش مناسب ترین راه است؟ یا در شرایط فعلی خصوصی سازی یک باره و یکپارچه لازم است. این نوشته افزایش هزینه های ناشی از دگرگونی های اقتصادی اجتماعی و تکنولوژیکی را بر آورد کرده و اثر آن را بر کاهش درآمد دولت و پی آمدهای اجتماعی آن بررسی میکند، سپس توانائی های بالقوه خصوصی سازی را برای درآمد زائی در رشد اقتصادی آینده چین مطرح میکند.

مقدمه:

شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین در نوامبر ۲۰۰۲ و بدنبال آن کنگره ملی خلق چین در مارچ ۲۰۰۳ برگزار شد. علاوه بر انتقال قدرت تاریخی از جیانگ زمین به هو جیانگو، حمایت از مالکیت شخصی و ترویج بخش خصوصی از تصمیمات مهم کنگره حزب و کنگره خلق بود. بخش خصوصی چین در شرایطی در حال رشد بود که سیاست های قبلی دولت نه از آن چشم پوشی و نه آن را تشویق کرده بود. تجربه چین در خصوصی سازی متفاوت با دیگر اقتصادهای در حال گذار است، که خصوصی سازی را در مراحل اولیه اصلاحات اقتصادی آغاز می نمایند.

خط مشی بنیادی چین در دوران گذار اقتصادی، کنترل قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست بوده تا به هدف اصلی حزب که ساخت جامعه موفق سوسیالیستی است، تحقق بخشد. لازمه سوسیالیسم، کنترل نهادهای دولتی و مالی توسط حزب کمونیست است و شرکتهای دولتی بخش عمده نهاد های تولیدی و مالی هستند.

درایدئولوژی سوسیالیسم قانونا کنترل منابع در اختیار حزب کمونیست است و بخش خصوصی پس مانده جامعه قدیمی و عقب افتاده ای است که در مراحل اولیه گذار به سوسیالیسم به ناچار مورد نیاز است.

رهبران حزب سرمایه های انسانی و مالی زیادی برای بازسازی و کار آئی شرکت های دولتی صرف کردند تاچین رابه سمت رفاه اقتصادی هدایت کنند ودرعین حال به شرکتهای غیر دولتی و بخش خصوصی نیز اجازه فعالیت داده شد ، ولی چون وجود آنها خطری با القوه برای کنترل بی قید و شرط حزب بود به آنها اجازه استفاده از سرمایه و سایر تسهیلات اقتصادی داده نشد. حالا چگونه به ناگهان اقبال، به بخش خصوصی رو کرد؟ چه گونه توجیحات ایدلوزیکی برای اجازه رشد به بخش خصوصی پیدا شد؟ و حال آنکه قبل از آن، بسیاری از سوسیا لیست های چینی آن را در تعارض با سوسیالیسم می دانستند. تئوری " سه نمایندگی " جیانگ زمین که در سال ۲۰۰۰ عرضه شد و رسماً در کنگره شانزدهم حزب تصویب شد، راه را برای پیوستن بخش خصوصی به محفل حزب کمونیست هموار کرد. قبل از الحاقیه جدید به تئوری سوسیا لیسم چین، بخش خصوصی نماینده سرمایه داری در جامعه چین بود که میبایست تحت کنترل قرار داشته و سرانجام از بین برود. بر طبق نظریه رسمی؛ کارگران ، کشاورزان و سربازان بودند که سوسیا لیسم را بالنده می کردند و بنابراین این سه گروه بایستی، از سیاستهای دولت بهره ببرند. و در حقیقت در دوران مائو، زندگی برای کسانیکه در این سه گروه نمی گنجیدند بسیار مشکل بود.

تئوری جدید " سه نمایندگی " دامنه پذیرش را وسعت میدهد و فعالین فرهنگی، بازرگانی و مدنی را در محدوده حزب می پذیرد . به عبارت دیگر این تئوری علاوه بر نیروهای پیشرو در زمینه تولید و فرهنگ ، تقریباً اکثریت مردم چین را نیز شامل می شود . این دگرگونی از نظر ایدلوزیکی به این معنی است که گروههای زیادی از مردم میتوانند در پیشرفت و ارتقاء سوسیا لیسم در جامعه چین موثر باشند.

پس از پذیرش رسمی این ایدلوزی جانشین جیانگ ، هوجیان تو رسماً در سال ۲۰۰۳ آنرا به اجرا گذاشت.

اقتصاد دانان سه رویکرد را برای بهسازی بخش خصوصی چین در دوران گذار اقتصادی بررسی کردند. در رویکرد اول استدلال این بود که تنها خصوصی سازی همه جانبه و یکپارچه در مراحل اول گذار اقتصادی می تواند موفقیت آمیز باشد. استدلال طرفداران این رویکرد اینستکه شرکتهای دولتی بخصوص آندسته از شرکتهائی که سالها تحت برنامه از قبل طراحی شده فعالیت می کردند، فاقد انگیزه و تخصص لازم برای استفاده بهینه از امکانات و نوآوری هستند و هرگونه اصلاح ساختاری در این شرکتها این کاستیها را رفع نمی کند. از دیگر مشکلات برشمرده در این نظریه برای شرکتهای دولتی ، مشکلات برای عقد قراردادهای، دخالت دولت در مدیریت شرکتها و کمک های مالی دولت برای

سرپانگداشتن شرکتهای زیان ده است . سرانجام اینکه تجربیات عملی نشان داده است که بخش خصوصی کارآئی و بازده بیشتری در مقایسه با بخش دولتی دارد.

موافقین رویکرد دوم، خصوصی سازی تدریجی را توصیه می کنند و انرا بر خصوصی سازی همه جانبه و یکپارچه ترجیح میدهند ، بنظر آنها سهم شرکتهای دولتی در دراز مدت از فعالیت های اقتصادی کاهش می یابد ولی ازبین نمی رود (Gang ۲۰۰۲) و کارآئی و بازده شرکتهای دولتی اگر مجبور به رقابت در بازارهای داخلی و خارجی شوند افزایش می یابد. Gang در این مورد نتیجه می گیرد که آمار و ارقام نشان میدهد که در چین بخش غیر دولتی، بخش دولتی را پشت سر می گذارد و گذار اقتصادی ادامه می یابد. علاوه برآن مطالعات متعدد نشان داده است که اصلاحات انجام شده کارآئی شرکتهای دولتی را افزایش داده است.

استدلال طرفداران رویکرد سوم اینستکه خصوصی سازی تدریجی و بخش به بخش، ممکن است برای مدتی کار کند ولی در دراز مدت عدم کارآئی واحدها چنان هزینه ساز خواهد بود که پیشرفت اقتصادی را کند می کند. این نظریه با اینکه موجه به نظر می رسد ولی با توجه به رشد سالانه منطقی و گاه چشمگیر، سالهای اخیر، عملاً طرفداران زیادی ندارد . بعنوان مثال برآوردهای انجام شده در زمینه بدهیهای دولت، که علت اصلی آن حمایت مالی از شرکتهای بدون بازده است، نشان می دهد که گر چه مشکلی است که باید نهایتاً حل شود ولی عملاً به بحران اقتصادی منجر نخواهد شد.

در حالیکه در بین رهبران چین تفکر غالب، رویکرد دوم است ، بسیاری نگران آن هستند که رویکرد سوم صحیح است و عدم کارآئی بخش دولتی پیشرفت اقتصادی را کند میکند مگر اینکه برای رفع مشکل اقدام شود آنها براین باورند که بخش دولتی توان رسیدن به بازدهی لازم را ندارد و بنابراین هرچه زودتر باید به بخش خصوصی امکانات و اختیارات بیشتر برای بالندگی

داده شده و به دلایل اقتصادی و سیاسی ، جلوی بحران مالی سریعاً باید گرفته شود . بنابراین ضرورت ایجاب می کند که نمایندگان بخش خصوصی به عضویت حزب پذیرفته شوند تا رابطه بین بخش خصوصی و دولتی شکل بگیرد و شانس اینکه حزب کماکان در قدرت باقی بماند افزایش یابد .

برای اینکه ثابت شود که خصوصی سازی تدریجی و بخش به بخش دیگر رویکرد مناسبی برای

چین نیست در فصل بعدی در مورد فشارهای مالی فزاینده روی دولت در دوران گذار اقتصادی اشاره خواهیم کرد.

یاروو (۱۹۹۹) مهمترین انگیزه خصوصی سازی را در بسیاری از کشورها را فشار مالی میداند، ترکیبی از هزینه ها شامل افت بازدهی، افزایش هزینه های جنبی تامین سرمایه برای دولت، و هزینه فرصت داراییهای بخش عمومی، می تواند سود را در فعالیت های اقتصادی بخش دولتی کاهش دهد.

برای کشورهای در حال توسعه باید سیستمهای مالی طراحی شود که علاوه بر هزینه های جاری دولت، هزینه های ناشی از تغییرات ساختاری در نهادها، تکنولوژی، و جابجائی جمعیت را نیز پیش بینی نماید.

فصل آینده این افزایش هزینه ها را بررسی می کند. دو دگرگونی عمده یعنی تسریع در شهرسازی و تامین اجتماعی در جزئیات مورد بحث قرار میگیرد و در فصل سوم وضعیت مالی چین ارزیابی می شود و شامل درآمدهای دولت، سیاست تهاجمی مالی، و وضعیت بانکها می باشد. ضمن آنکه با مقایسه هزینه ها و درآمدهای فعلی چین، مسئله کمبود بودجه و سایر عارضه های دوران گذار مورد بحث قرار می گیرد.

در فصل چهارم راهکارهای پیدا کردن منابع مالی جدید برای پرداخت هزینه های رشد اقتصادی و گذار بررسی شده و بر لزوم وجود بخش خصوصی فعال برای این منظور تاکید می شود.

برآورد هزینه های دوران گذار

دولتهای مرکزی و محلی کشورهای در حال توسعه، برای عرضه خدمات مورد نیاز با چالش های فراوان روبرو هستند، برآورد پرداخت های مورد نیاز برای تغییرات ساختاری مانند اصلاحات اقتصادی و تغییرات بنیادی دیگر مانند جابجائی جمعیت، تکنولوژی، بسیار پیچیده است.

برای اطمینان از موازنه مالی دراز مدت باید تمامی ساختار مالی کشور با توجه به نیاز جمعیت و امکانات بالقوه برای تولید در آمد بیشتر مورد ارزیابی قرار گیرد. چین از این قاعده مستثنی نیست، در حقیقت، تغییرات ساختاری بدون نظمی که در اقتصاد چین انجام شده است، چالش های بسیاری برای نهادهای مالی بوجود آورده و سبب نارسائی های فراوان در ارائه خدمات دولتی شده است.

علاوه بر جمعیت زیاد چین که خدمت رسانی به آنها چالش جدی برای دولت است، شیوه عرضه کالا و خدمت رسانی راچند تغییر عمده به طور کلی عوض کرده است .
نخستین تغییر اینستکه بعلت اصلاحات مداومی که در طی دو دهه اخیر در چین انجام شده ، تصمیم گیری های اقتصادی از کنترل برنامه ریزان دولتی خارج شده و در اختیار متخصصین آشنا به تحولات جدید بازار قرار گرفته است. دیوانسالاری دولتی دیگر جوابگوی نیازهای جامعه فعلی نیست و مقامات دولتی ضمن بازنگری در وظایف گذشته خود، کوشش میکنند که خود را باتحولات جدید هماهنگ کنند. برنامه ریزان نیز نیاز به آموزش مجدد برای استاندار کردن کالاهای مورد مصرف عموم دارند.

دومین تغییر عمده که روی خدمات دولتی اثر گذاشت رشد چشمگیر تولید و افزایش در آمد است که از پی آمدهای اصلاحات اقتصادی است . افزایش در آمد ، سلیقه، توقعات و شیوه زندگی مردم را تغییر داده و آنها خواستار امکانات بهتر در زمینه مسکن ، حمل و نقل ، آموزش و بهداشت هستند و. ارائه این سرویس ها به مردم بطور رایگان و با بهای نازل دیگر نه امکان پذیر، و نه برای طبقه متوسط قابل قبول است . رضایت طبقه متوسط برای پرداخت مالیات بیشتر در ازاء عرضه خدمات عمومی مناسب تر، راه را برای ارتقاء سطح عرضه خدمات عمومی باز میکند.
سومین تغییر ، اثرات پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی و بطور کلی جهانی شدن ، بر سیستم پولی و اعتباری چین است.

رقابت های محلی برای جذب سرمایه گزاران داخلی و خارجی و نیز فروش محصولات در بازارهای جهانی و رقابت با دیگر کشورها سبب می شود که ساختار بکارگیری و جذب نیروی کار دستخوش دگرگونی شود. بعنوان مثال کشاورزان در جستجوی کار بهتر جذب بخشهای غیر کشاورزی میشوند ، این جابجائی بخصوص از این جهت مهم است که با سرنوشت میلیونها نفر بستگی دارد و اگر با موفقیت اجرا نشود، امکان بروز بحران اقتصادی و نا آرامیهای سیاسی وجود دارد.
دگرگونی های جامعه چین بطور بنیادی ساختار مالی آن را عوض میکند . در اینجا به دو مورد مهم از این دگرگونی ها که بعلت بار مالی و هزینه زیاد، برنامه ریزی مالی را با دشواریهای زیاد مواجه می کند ، اشاره می شود .

۲-تخصیص اعتبار برای ایجاد سیستم بازنشستگی که بار مالی را از دوش شرکتها بردارد .
با اضافه کردن سایر هزینه های جاری مانند راه ها ، بهداشت و آموزش دفاعی و غیره تعهدات دولت
برای دوران گذار بسیار عظیم خواهد بود.
تاکید بر دو مورد یاد شده به علت بار مالی زیادی است که دولت باید متحمل شود و مدیریت و اجرای
مناسب آن، برای گسترش اقتصادی چین در آینده نقشی حیاتی دارد.